



A Comparative Study of Separation of Powers in Iran and Separation of Powers in the Thought of Jean-Jacques Rousseau

Mehdi Amini Mahvar ¹, Manouchehr Tavassoli Naeini ²

1. PhD Student of Public Law, Faculty of Islamic Governance, Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran, (Corresponding Author), Email: aminidroit@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, University of Isfahan, Isfahan, Iran, Email: tavassoli@ase.ui.ac.ir

Abstract

Separation of powers is one of the fundamental principles of governance in modern legal systems, which aims to prevent the concentration of power and guarantee public freedoms. This principle has different manifestations in the thought of Jean-Jacques Rousseau and the legal system of the Islamic Republic of Iran. By emphasizing the public will, Rousseau introduces the separation of powers as a means to realize the sovereignty of the people. He believed that the legislative branch, which is the manifestation of the public will, has a superior position and the executive branch is the only agent for implementing laws. In contrast, in the legal system of the Islamic Republic of Iran, the separation of powers is accepted with a relative approach. According to Article 57 of the Constitution, the legislative, executive, and judicial branches are independent of each other, but are under the supervision of the Supreme Leader. This supervision, through the position of Velayat-e-Faqih, creates a kind of coordination between the powers, which is different from the concept of absolute separation of powers in Rousseau's thought. A comparative study of these two approaches shows that in Rousseau's thought, direct democracy and the general will are the main axis of governance, while in the Islamic Republic of Iran, a combination of democracy and jurisprudential principles is presented in the form of Velayat-e-Faqih. The results of this study indicate that although both systems seek to prevent the concentration of power, the difference in philosophical and legal foundations has led to differences in the way in which the separation of powers is realized.

Keywords: Separation of Powers, Rousseau, Sovereignty, Constitution, Legislation.

Received: 21/03/2025; **Revised:** 26/06/2025; **Accepted:** 11/09/2025; **Published online:** 21/09/2025

How To Cite: Amini Mahvar, M & Tavassoli Naeini, M (2025). A Comparative Study of Separation of Powers in Iran and Separation of Powers in the Thought of Jean-Jacques Rousseau, *Journal of Comparative Public Law*, 2 (2). 1-30 <http://www.doi.org/10.22091/cpl.2025.12610.1053>.

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research



مطالعه تطبیقی تفکیک قوا در ایران و تفکیک قوا در اندیشه ژان ژاک روسو

مهدی امینی مهور^۱، منوچهر توسلی نائینی^۲

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حکمرانی اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران، (نویسنده مسئول)، رایانامه: aminidroit@gmail.com

۲. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، رایانامه: tavassoli@ase.ui.ac.ir

چکیده

تفکیک قوا از اصول بنیادین حکمرانی در نظام‌های حقوقی مدرن است که با هدف جلوگیری از تمرکز قدرت و تضمین آزادی‌های عمومی به کار می‌رود. این اصل در اندیشه ژان ژاک روسو و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران جلوه‌های متفاوتی دارد. روسو با تأکید بر اراده عمومی، تفکیک قوا را به عنوان ابزاری برای تحقق حاکمیت مردم معرفی می‌کند. او بر این باور بود که قوه مقننه که تجلی اراده عمومی است، جایگاهی برتر دارد و قوه مجریه تنها کارگزار اجرای قوانین محسوب می‌شود. در مقابل، در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، تفکیک قوا با رویکرد نسبی پذیرفته شده است. مطابق اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای مقننه، مجریه و قضائیه مستقل از یکدیگرند، اما تحت نظارت مقام رهبری قرار دارند. این نظارت به واسطه جایگاه ولایت فقیه، نوعی هماهنگی میان قوا ایجاد می‌کند که با مفهوم تفکیک مطلق قوا در اندیشه روسو متفاوت است. مطالعه تطبیقی این دو رویکرد نشان می‌دهد که در اندیشه روسو، مردم‌سالاری مستقیم و اراده عمومی محور اصلی حکمرانی است، در حالی که در نظام جمهوری اسلامی ایران، تلفیقی از مردم‌سالاری و مبانی فقهی در قالب ولایت فقیه ارائه شده است. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که هرچند هر دو نظام درصدد جلوگیری از تمرکز قدرت هستند، اما تفاوت در مبانی فلسفی و حقوقی موجب تفاوت در شیوه تحقق تفکیک قوا شده است.

واژگان کلیدی: تفکیک قوا، روسو، حاکمیت، قانون اساسی، قانون‌گذاری.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱؛ **تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۴/۰۴/۰۵؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۰۶/۲۰؛ **تاریخ انتشار برخط:** ۱۴۰۴/۰۶/۳۰

استناد: امینی مهور، مهدی و توسلی نائینی، منوچهر (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی تفکیک قوا در ایران و تفکیک قوا در اندیشه ژان ژاک روسو. *حقوق عمومی تطبیقی*، ۲ (۲)، ۱-۳۰. <http://www.doi.org/10.222091/cpl.2025.12610.1053>



نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه قم

مقدمه

مفهوم تفکیک قوا در طول تاریخ به صور مختلف مطرح شده است. به نظر می‌رسد پایه‌های این نظریه به ارسطو و یونان باستان برمی‌گردد که برای اولین بار سه قدرت مجزای دادرسی، فرمانروایی و تأمل و مشورت درباره مصالح عام ولی با هدف واحد را مطرح نمود. مفهوم اخیر در غرب و در قرون وسطا تحت عنوان نظریه «دو شمشیر» مطرح می‌شد که در این نظریه قدرت بین دولت و کلیسا تقسیم و هیچ‌کدام برتری بر دیگری نداشت. لیکن نظریه تفکیک قوا به مفهوم امروزی دستاورد قرون هفدهم و هیجدهم است.

گرچه در قرن هفدهم جان لاک در کتاب خود تحت عنوان «رساله‌ای در باب حکومت مدنی» برای نخستین بار تفکیک سه قوه مقننه، مجریه و قوه متحده (فدراتیو) و نظریه تفکیک قوا را مطرح نمود (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۷۹: ۱۷۸). لیکن تئوری تفکیک قوا و قدرت از فلسفه سیاسی منتسکیو سرچشمه می‌گیرد. او که در دوره سلطنت استبدادی در اروپا زندگی می‌کرده، تحت تأثیر درجه فوق‌العاده از آزادی‌های سیاسی در انگلستان قرار گرفت و به همین دلیل به مطالعه گسترده برای محافظت و نگهداری از آزادی فردی خویش پرداخت. ثمره این مطالعات کتاب «روح القوانين» بود که اندیشه تفکیک قوا را رقم زد. روسو هم وطن منتسکیو نیز به تفکیک قوا با دیدگاه دیگری اشاره داشت. به نظر او، اراده عمومی و قرارداد اجتماعی، مبنای مشروعیت و تفکیک وظایف نهادهای حاکمیتی هستند. روسو بنابراین به تفکیک عمودی قوا با محوریت قوه مقننه و منتسکیو به تفکیک افقی قوا معتقد بودند. به نظر می‌رسد نظریه تفکیک قوا به صورت منسجم از قرن نوزدهم به بعد، در حقوق اساسی و نظام سیاسی کشورها به رسمیت شناخته شده است.

پیدایش مفهوم تفکیک قوا در ایران به دوران مشروطیت برمی‌گردد، اما این تفکیک قوا به صورت واقعی در ایران اجرا نگردید. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز این مفهوم به شکل دیگری دنبال شد. در این نظام از آنجایی که منشأ حاکمیت الهی (تنوکراتیک) است و این حاکمیت به معصوم و سپس در زمان غیبت به ولایت فقیه تفویض می‌شود، تجمع شئون قضا، اجرا و تقنین در بدو امر در دست شخص واحد خللی وارد نمی‌کند؛ اما از آنجایی که قدرت ذاتاً فسادانگیز و حکومت غیرمعصوم است و شائبه استبداد در درون آن نهفته است، تفکیک این تجمع بدیهی به نظر می‌رسد. با این حال نظارت ولایت فقیه بر قوای سه‌گانه شکل دیگری از تفکیک قوا را در این مطرح می‌کند. تحقیق اخیر به دنبال آن است که تفکیک قوا در ایران و اندیشه ژان ژاک روسو را بررسی نماید. نوآوری این پژوهش در مقایسه تطبیقی نظریه تفکیک قوای ژان ژاک روسو با تفکیک قوا در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است؛ موضوعی که در ادبیات حقوق عمومی و فلسفه سیاسی ایران به صورت مستقیم و متمرکز مورد پژوهش قرار نگرفته است. در اکثر مطالعات پیشین، نظریه روسو به صورت مجزا و صرفاً در بستر فلسفه سیاسی غرب

تحلیل شده و از سوی دیگر، ساختار تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران نیز عمدتاً با تمرکز بر قانون اساسی یا نهاد ولایت فقیه بررسی شده است. اما این پژوهش با نگاهی نظری و نقادانه، برای نخستین بار تلاش کرده است تا این دو نظام فکری و سیاسی را به صورت تطبیقی، از منظر مبانی نظری، کارکردهای نهادی و اهداف فلسفی مورد تحلیل قرار دهد.

اهمیت این مقایسه تطبیقی در آن است که به فهم بهتر تمایز میان مبانی فلسفی-سیاسی حاکم بر دو نظام کمک می‌کند. به‌ویژه، تأکید روسو بر مشارکت مستقیم شهروندان در فرایند قانون‌گذاری و کنترل قدرت اجرایی، در برابر ساختار ولایت‌محور جمهوری اسلامی، بستری برای بحث‌های جدید در نسبت میان دموکراسی، دین و ساختار سیاسی فراهم می‌سازد. چنین تحلیلی می‌تواند بنیانی برای بازاندیشی در تحقق واقعی تفکیک قوا در نظام‌های دینی فراهم آورد و به بازسازی نظریه‌های بومی‌شده در حوزه حقوق عمومی بینجامد.

۱. سیر تاریخی نظریه تفکیک قوا

متفکران و اندیشمندان در پیشینه تفکیک قوا و دستیابی به حکومت مطلوب تأثیر بسزایی داشتند. از این‌رو، بیشتر تلاش‌های فکری و سیاسی اندیشمندان در تعیین حدود قلمرو حاکمان و حدود قدرت برای تأمین سعادت بشری و فردی بوده است. افلاطون و شاگرد برجسته‌اش ارسطو نقش مهمی در تکوین نظریه تفکیک قوا داشته و نخستین بار مبانی متقنی را برای آن پیشنهاد کردند. افلاطون در آثار خود از ضرورت تقسیم و توزیع قدرت حکومت میان هیئت‌های مختلف سخن گفت و آن را عاملی در جهت از میان برداشتن تمرکز در حاکمیت دانست تا بدین‌وسیله از آشوب و درگیری برای مبارزه با استبداد در نظام سیاسی جلوگیری به عمل آید. اندیشه‌های افلاطون تا حد زیادی مطابق با تعریف امروزی ارائه شده از تفکیک قوا است. توزیع وظایف حکومت‌ها میان قوای سه‌گانه مقننه مجریه و قضاییه درواقع تفکیک و توازن میان قوا ضامن حفظ حقوق و آزادی‌های فردی است؛ زیرا مانع از تمرکز قدرت در دست اقلیتی محدود و عدم تفکیک وظایف میان قوای مختلف خواهد شد. همچنین به علت وجود تقسیم کار و تفکیک صلاحیت‌ها فعالیت‌های اجرایی تقنینی و قضایی به درستی انجام خواهند شد و از ایجاد تداخل در انجام وظایف جلوگیری به عمل خواهد آمد (پروین و اصلانی، ۱۳۹۱: ۱۸۶).

از سویی برخی صاحب‌نظران ارسطو را مبدع اصلی ایده تفکیک قوا می‌دانند، هرچند از نظر گروه دیگری از اندیشمندان قوای سه‌گانه مورد نظر ارسطو با قوای سه‌گانه امروزی متفاوت بوده است؛ زیرا قوه مقننه از دیدگاه ارسطو دارای میزانی از اقتدارات اجرایی و قضاوت و مردم عادی تشکیل می‌شد (عنایت، ۱۳۹۷: ۱۸۷). در حقیقت تفکیک قوای مورد نظر ارسطو در عمل تا حد زیادی به اختلاط قوا می‌انجامید، ولی در هر حالت کلی او قائل به جدایی قوای سه‌گانه از یکدیگر بود و اعتقاد داشت افرادی که قدرت سیاسی جامعه را در اختیار دارند به

سه گروه تقسیم می‌شوند و این سه گروه عبارت‌اند از قوه مقننه قوه مجریه و قوه قضاییه (بوشهری، ۱۳۹۰: ۹۷). در هر حال در خصوص منشأ پیدایش نظریه تفکیک قوا در میان صاحب‌نظران اتفاق نظر وجود ندارد، ولی نقطه مشترک تمامی آرای مطرح شده در خصوص این نظریه پذیرش آن به‌عنوان یک اصل مسلم در عرف حقوقی کشورهای مختلف است. نظریه تفکیک قوا از آغاز حیات خود همواره در کانون مطالعات و بررسی‌های اندیشمندان بزرگ غربی و نیز اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. صاحب‌نظران بسیاری در شرح و بسط نظریه تفکیک قوا نقش داشته و در آثار خود آن را عرصه مطالعه و بررسی قرار داده‌اند (پروین، اصلانی، ۱۳۹۱: ۱۸۶). هرچند اندیشه تقسیم کار و اختصاص وظایف مختلف به نهادها و مقامات گوناگون به یونان باستان بازمی‌گردد و ریشه در اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و دیگران دارد.

نظریه تفکیک قوا و تقسیم ارکان حکومت به مقننه مجریه و قضاییه و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک شخص یا نهاد پس از انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم میلادی و نظریات اندیشمندانی مانند منتسکیو و روسو رواج کامل یافت و اکثر اندیشمندان سیاسی و سیاست‌مداران غربی تفکیک قوا را یک اصل برای حکومت‌های دموکراسی پذیرفتند (ابوالفضل، ۱۳۹۹: ۲۶). به‌واقع اساس نظریه تفکیک قوا بر این استوار است که عده‌ای معتقدند که خطر بزرگی و جدی برای حقوق و آزادی‌های افراد از ناحیه قدرت متمرکز یعنی استبداد و خودکامگی است و راه گریز از این خطر، تفکیک قواست. به هر حال هم حکمای ادوار باستان و متفکران قرون جدید و هم حقوق‌دانان عمومی دیروز و امروز با تکیه بر اصل تفکیک قوا در جهت رفع هراسی کوشیده‌اند که تمرکز فسادانگیز و خودکامه‌زای قوا در یک شخص یا یک گروه عاید می‌شود. برای آنکه بر حسب طبیعت اشیا و احوال و اقتضای سرشت مرکزگرایی کسی که قدرت را به دست دارد پیوسته در وسوسه سوءاستفاده از آن است. قدرت بی‌مرز خودسری می‌آورد و خودسری سرمنشأ انواع فسادها و انحرافات است (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۷۶).

۲. مبانی نظری تفکیک قوا

نظریه تفکیک قوا یکی از بنیادی‌ترین اصول در اندیشه سیاسی و حقوق عمومی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در سازماندهی دولت‌های مدرن ایفا می‌کند. این نظریه با هدف محدودسازی قدرت، جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی‌های فردی مطرح شده و به تدریج در نظام‌های حقوقی و سیاسی مختلف نهادینه گردیده است. مبانی این نظریه را می‌توان در فلسفه سیاسی یونان باستان، اندیشه‌های فیلسوفان روشنگری اروپا و نیز در تجربه‌های عملی دولت‌های مدرن پیگیری کرد. از دیدگاه فلسفه سیاسی و حقوق عمومی، نظریه تفکیک قوا بر چند مبانی اساسی استوار است:

۱. محدودسازی قدرت: فرض بنیادین آن است که قدرت، در صورت تمرکز، به فساد و استبداد منجر می‌شود؛ بنابراین تقسیم قدرت میان نهادهای متعدد، ابزار کنترل متقابل است؛
۲. حفظ آزادی‌های فردی: نظریه تفکیک قوا تضمین می‌کند که حقوق و آزادی‌های شهروندان قربانی منافع حکومت نشوند؛
۳. کارآمدی در حکمرانی: با تقسیم وظایف میان نهادهای تخصصی، اداره امور عمومی مؤثرتر صورت می‌گیرد؛
۴. اصل مشروعیت دموکراتیک: تفکیک قوا امکان نظارت شهروندان و نهادهای مدنی بر عملکرد دولت را فراهم می‌کند و از تمرکز اراده سیاسی در دست یک گروه جلوگیری می‌نماید.

۲-۱. ضرورت وجود دستگاه حاکمه

از آنجایی که انسان ذاتاً موجودی است اجتماعی که برای اداره حیات خویش نیازمند به نظام اجتماعی دارد و از سوی دیگر امیال نفسانی خواسته‌های متعدد و متعارض و متفاوت با یکدیگر را دارد که در این صورت، مسیر برای تعرض به دیگران فراهم می‌شود، برای رهایی از این تعرض و تضمین حقوق دیگران نیازمند به دستگاه هدایت و رهبری در جامعه امری مهم تلقی می‌شود و برای جلوگیری از انحطاط اخلاقی و فساد اجتماعی و در کل جامعه را به سوی کمال سوق دهد، قدرت در اختیار هیئت حاکمه قرارداد می‌شود تا بتواند تصمیمات لازم را در چارچوب نظام برای تعادل بخشی به جامعه ایفا کند؛ در هر صورت ضرورت وجود حکومت برای جامعه انکارناپذیر است. توسعه و گستردگی جامعه و پیچیدگی آن ملازم با وجود حکمرانی است؛ پرواضح است که دولت بدون بافت و تشکیلات و نهادهای سیاسی مقتدر و اعمال آن هرگز قادر نخواهد بود حاکمیت خود را در عرصه اجتماع آشکار؛ و رسالت خود را به منصب ظهور برساند. ازاین‌رو، دولت حاکمیت خویش را از طریق تشکیلات و نهادهای مشخصی مطرح می‌سازد که در حقوق اساسی به آن قوای حکومتی و یا هیئت حاکمه گفته می‌شود (داربکالایی، ۱۳۸۸: ۹۱).

۳. فلسفه تفکیک قوا

استدلال‌های که برخی از نویسندگان بر تفکیک قوا آورده‌اند، بر این اساس استوار است که تجمع قدرت در يد واحد، خطر بزرگ بر حقوق و آزادی‌های فردی و سیاسی است و تجمع قدرت، از ناحیه قدرت متمرکز استبداد و خودکامگی را در پی خواهد داشت مؤثرترین مکانیزم برای تحدید این خطر و تجمع، انفکاک و درهم‌شکستگی قدرت است که تعبیری که «روح القوانين» از آن یاد می‌کند، تفکیک قواست. بنابراین فلسفه تفکیک قوا، شکستن قدرت، عدم تمرکز قدرت در يد واحد است و فساد انگیز بودن قدرت امری تاریخی است که چاره‌جویی آن به

توزیع قدرت بین نهادهای مختلف ممکن می‌شود. اما به نظر می‌رسد هرچند ایده پردازی تفکیک قوا، در ظاهر معقول و منطقی به نظر می‌رسد، اما اشکالی که بر آن مترتب است؛ تفکیک قوا هرچند از فسادانگیز بودن تا حدودی جلوگیری می‌کند، اما با تفکیک قوا ذاتی بودن قدرت و اختیارات همچنان پابرجاست و استبداد و خودکامگی در آن مرتبه نیز متصور می‌شود. این اشکال در تفکیک مطلق قوا بیشتر ظهور و بروز دارد، اما در تفکیک نسبی قدرت، قدرت را مهار می‌کند و هر قوه‌ای بر قوه دیگر نظارت دارد و استبداد در این تفکیک کمرنگ‌تر به نظر می‌رسد؛ بنابراین امکان‌سنجی عزل و نظارت برای همان قدرت محدود شده در سایه قانون در نظر گرفته می‌شود تا قلمرو قدرت محدودتر شود.

۴. انواع تفکیک قوا

تفکیک قوا به دو دسته تفکیک مطلق و تفکیک نسبی تقسیم می‌شود.

۴-۱. تفکیک مطلق قوا

عده‌ای از نویسندگان قانون اساسی ایالت متحده آمریکا (۱۷۸۷) و واضعان قانون اساسی فرانسه (۱۷۹۱) از تفکیک قوای منتسکیو برداشتی که داشتند، تفکیک مطلق قوا بود و حاکمیت را به قوه مقننه و مجریه و قضائیه به صورت مساوی تقسیم کردند و باور آن‌ها از تفکیک مطلق قوا (عدم‌مداخله مطلق) هر یک از قوا در دیگری و عدم نفوذناپذیری هر یک از قوا در دیگری بود (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۳۳۶).

این نوع مدل از تفکیک؛ مدلی است که حاکمیت از بالا نهادها را به‌طور مستقل و مجزا بین سه نهاد مستقل تقسیم می‌کند که میان آن‌ها انفکاک کامل وجود دارد که ارتباط‌گیری بین قوه مجریه و مقننه و قضائیه و همکاری بین آن‌ها دشوار است و تعادل و توازن بین آن‌ها نیست (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۷).

این نوع مدل (تفکیک مطلق) در رژیم ریاستی جریان دارد. این رژیم دارای چند مؤلفه است: اول، آنکه هر قوه وظایف خود را مستقلاً انجام می‌دهند و هیچ‌یک از قوا در کار دیگری مداخله‌ای ندارد؛ دوم، وظایف هر یک از قوا تخصصی است و تخصصی بودن عدم دخالت را در پی دارد؛ سوم، هیچ قوه‌ای برتر از قوه دیگر نیست و دستگاه‌ها وظایف خود را به‌تنهایی انجام می‌دهند.

۴-۲. تفکیک نسبی قوا یا سیستم مشرکتی

این نوع از سیستم تفکیک، مدلی است که در عمل شاهد همکاری و مشارکت قوای سه‌گانه در پیشبرد اهداف معین برای کشور است، هرچند تفکیک نسبی قوا در کارکردها و آزادی عمل قوا همچنان بر آن حاکم است؛ در این تفکیک استقلال و اختصاصی بودن عملکرد هر قوا و انفکاک کامل بین قوا حاکم نیست، بلکه سیستم به نوعی

است که حاکمیت سیاسی درصدد مشارکت و مشاعی بودن عملکردها با همدیگر است، این نوع سیستم بیشتر در رژیم‌هایی جریان دارد که تعادل و توازن نسبی بر آن حاکم است که تعبیر به رژیم‌های پارلمانی می‌شود (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۳۳۷). نقطه عطف در رژیم‌های پارلمانی، متکی بودن به پارلمان و اساس آن را پارلمان تشکیل می‌دهد، زیرا در این نوع رژیم قدرت سیاسی در اختیار احزاب است و حاکمیت از طریق نمایندگان مجالس مقننه و انتخابات عمومی به منصفه ظهور می‌رسد، در این نوع رژیم احزاب درصدد تصاحب قدرت از طریق اکثریت پارلمان هستند و توسعه و گسترده‌گی قدرت در دست پارلمان است.

۵. تفکیک قوا در ایران

تفکیک قوا در ایران به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره نخست به دوره مشروطیت برمی‌گردد (دوره تفکیک صوری) و دوره بعدی به جریان انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد (دوره تفکیک ارشادی).

۵-۱. دوره مشروطیت

در دوره نخست که به دوره مشروطیت در ایران بازمی‌گردد، تفکیک قوا به‌طور کامل و صحیح وجود نداشته است و قوای اعظم تحت سلطه و اختیار شاه بود؛ در این دوره، مدعی برای توازن و تفکیک دقیق بین قوا مختلف مشاهده نمی‌شود، حتی فراتر از آن اختیارات قوای مجریه هم در اختیار شاه بوده است. در این دوره پیش از انقلاب مشروطه میرزا حسین خان سپهسالار درصدد آن بود که با ایجاد قوه قانون‌گذاری و مجلس مبنای تفکیک قوا را پایه‌ریزی کند و دولت را قانونمند جلوه دهد تا توازن و تعادلی در قدرت صورت بگیرد، اما تدبیر آن نه‌تنها دولت را محدود ساخت بلکه موازنه و مهار قدرت هم حاصل نشد (شاهی، ۱۳۹۹: ۲۷۲). مستشارالدوله یکی از دیپلمات‌های دوره ناصرالدین‌شاه نیز از «تفریق قدرت تشریع از قدرت تنفیذ» سخن می‌گوید و در بیان تشریح آن وضع و تنظیم قوانین را در اختیار یک مجلس و تنفیذ را اختیار مجلس دیگر می‌داند (مراد خانی، ۱۳۹۴: ۱۷۵). به نظر می‌رسد منظور مستشارالدوله از تفکیک بین مجلسین همان تفکیک قوا باشد، هرچند ابهاماتی فراوانی در سخنان او است از سویی تنها مجلسین را مطرح ساخته و از سوی دیگر نه از قوه قضائیه سخنی به میان آورده نه قوه مجریه.

فروغی در رساله حقوق اساسی خود بیان می‌دارد اگر مجری قانون و قانون‌گذار یکی باشد؛ «استبداد حتمی است و جدایی آن دو را اصل انفصال اختیارات دولت می‌خواند» (زرگری نژاد، ۱۳۹۰: ۷۸۱). فروغی نیز به جای مطرح کردن سه قوه از دو قوه سخن می‌گوید و شاه به‌عنوان اعتراض در دستخطی انفصال دو قوه مجریه و مقننه را باعث انتظام و نظم‌بخشی امور می‌داند (مراد خانی، ۱۳۹۴: ۱۷۶).

تفکیک قوا در قانون اساسی مشروطه و متمم آن مورد اشاره واقع شده است. در اصل ۲۸ همین قانون قوای سه‌گانه را مطرح و به انفصال و جدایی آن تصریح می‌کند. اما سؤالی که مطرح است تفکیک قوا در دوره مشروطیت

به چه نحو بوده است؟ آیا تفکیک قوا به صورت مطلق بوده یا تفکیک نسبی حاکم بوده است؟ ملکم یکی از اندیشمندان این عصر در رساله «لشکر و مجلس اداره» بیان می‌دارد: فرنگی‌ها دو قسم اداره تشخیص دارند یکی اداره اختیاری و دیگری قانونی، در این تقسیم‌بندی اداره اختیاری در اختیار هیئت دولت قرار دارد و اداره قانونی در اختیار قوه قانون‌گذاری. هرچند اندیشمندانی مانند ملکم و فروغی و دیگران درصدد تبیین تفکیک قوا بوده‌اند، اما به نظر می‌رسد، انفصال و تفکیک قوا در این دوره صوری و شاکله. حقیقی نداشته و قدرت در دست شاه و حق عزل و انتصاب به دست او بوده است (مراد خانی، ۱۳۹۴، ۱۸۳).

۵-۲. دوره تفکیک ارشادی

تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران هم‌زمان با برپایی تشکیل حکومت در سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. با این تفاوت که ساختار قوا در ایران بر اساس نظام جمهوری اسلامی شکل می‌گرفت که در این دوره قوا به قوه مجریه (نخست‌وزیری) و شورای عالی قضائی و قوه مقننه تقسیم می‌شد که در بازنگری سال ۱۳۶۸ اختیارات شورای عالی قضائی به قوه قضائیه و اختیارات نخست‌وزیری به رئیس‌جمهور و قوه مجریه اعطا شد و سایر اصولی که مورد بازنگری قرار گرفت. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تفکیک قوا مورد قبول واقع شده است. اصل ۵۷ قانون، قوای حاکم در نظام جمهوری اسلامی ایران را به سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه تقسیم می‌کند که زیر نظر ولایت فقیه به وظایف و مسئولیت‌های خویش می‌پردازند که این قوا مستقل از هم هستند. سیستمی که در نظام جمهوری اسلامی ایران حاکم است تفکیک قوا را، به معنی توزیع قدرت بین سه قوا با این انگیزه که تمرکز قدرت در یک قوه صورت نمی‌گیرد، در این دیدگاه برخی معتقدند به وجود قوه تعدیل‌کننده که در رأس این هرم نهاد برتری به نام ولایت فقیه وجود دارد که در موارد اختلافی به تنظیم و تعدیل بین سه قوا می‌پردازد.

در تحلیل این اصل، ضمن تأیید تفکیک قوا، تفاوت بنیادینی میان نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران و نظام‌های سیاسی غربی ایجاد می‌کند. در مکاتب غربی، به‌ویژه در نظریه منتسکیو، تفکیک قوا به معنای استقلال مطلق قوای سه‌گانه از یکدیگر است و هیچ قدرتی بالاتر از آن‌ها وجود ندارد (مهدی، ۱۳۸۰: ۱۶۵). اما در نظام جمهوری اسلامی، این قوا در عین استقلال، تحت نظارت ولی فقیه قرار دارند. روشی که در این اصل ارائه می‌شود، کارآمدی نظام جمهوری اسلامی را از طریق یکپارچگی در اهداف و هدایت کلی نظام تضمین می‌کند. برخلاف الگوهای لیبرال که محوریت را به اراده اکثریت و ساختار حزبی می‌دهند، نظام جمهوری اسلامی مشروعیت خود را از منبع الهی گرفته و از طریق ولایت فقیه که برآمده از فقه اسلامی است، مسیر اجرای عدالت و قانون را هدایت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۱۲). بنابراین، در این نظام، تفکیک قوا به معنای جلوگیری از تمرکز قدرت در یک

نهاد است، اما این تفکیک در چهارچوب نظارت ولی فقیه صورت می‌گیرد که خود عامل وحدت‌بخش میان قواست.

از سوی دیگر، اصل ۵۷ هم استقلال را تضمین می‌کند و هم نظارت عالی را در نظر دارد. این ویژگی باعث شده تا نظام جمهوری اسلامی در مواجهه با بحران‌ها از توان هماهنگی و چابکی بیشتری برخوردار باشد، زیرا قوای سه‌گانه دارای مرجع هدایت راهبردی هستند. در نظام‌های غربی، این هماهنگی کمتر است و گاه موجب بن‌بست‌های سیاسی می‌شود، چنان‌که در ساختارهای ریاستی مانند ایالات متحده مشاهده می‌شود (هابرماس، ۱۳۸۲: ۹۸). اصل ۵۷ الگویی متمایز از تفکیک قوا را ارائه می‌دهد که در آن هم استقلال قوا حفظ می‌شود و هم هماهنگی و انسجام در چارچوب ولایت فقیه تضمین می‌گردد؛ این موضوع بیانگر تفاوت مبنایی میان نظام جمهوری اسلامی با نظام‌های لیبرال غربی است. روشی که در تفکیک قوا بر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران به تصویر کشانده می‌شود، توجیه و کارآمدی نظام تعبیر می‌شود، اما فلسفه تفکیک قوا در مکاتب و نظام سیاسی غربی به جهت آنکه سوءاستفاده از قدرت و قدرت را ذاتاً فسادانگیز تلقی می‌کنند (جوان آراسته، ۱۳۹۵: ۶۵).

اما مکتب اسلام مسئولیت را به‌عنوان امانت در دست اشخاص تلقی می‌کند چنان‌که در نامه پنجم از نهج‌البلاغه علی‌علیه‌السلام دستیابی به قدرت را «امانتی الهی» می‌داند، نه طعمه و ابزاری برای سوءاستفاده از قدرت و در برابر رعیت نمی‌توانی و حقی از جانب تو نیست که هرگونه خواستی برخورد کنی. در این نامه که به اشعث بن قیس فرماندار حضرت علی‌علیه‌السلام در آذربایجان نوشته شده «اشاره شده است که حوزه فرمانروایت طعمه تو نیست، بلکه امانتی است بر گردن تو و از تو خواسته‌اند که فرمانبردار کسی باشی که فراتر از توست. تو را نرسد که خود هر چه خواهی رعیت را فرمان دهی. یا خود را درگیر کاری بزرگ کنی، مگر آنکه، دستوری به تو رسیده باشد. در دستان تو مالی است از اموال خداوند، عز و جل و تو خزانه‌دار هستی تا آن را به من تسلیم کنی. امید است که من برای تو بدترین والیان نباشم.» (نهج‌البلاغه، ۳۴۴: ۱۳۸۸).

اصل تفکیک قوا یکی از اصول بنیادین سازماندهی قدرت در دولت‌های مدرن به شمار می‌رود که به‌منظور جلوگیری از تمرکز قدرت و تضمین آزادی‌های فردی طراحی شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این اصل جایگاه ویژه‌ای دارد، هرچند با ساختار خاص جمهوری اسلامی و نهاد ولایت فقیه، دچار دگرگونی‌هایی شده است. طبق اصل ۵۷ قانون اساسی، جمهوری اسلامی اصل تفکیک قوا را می‌پذیرد، اما آن را مطلق نمی‌داند، بلکه آن را در چارچوب نظارت رهبری قرار می‌دهد. درواقع، تفکیک قوا در ایران شکلی نسبی دارد و با ملاحظات ایدئولوژیک جمهوری اسلامی همراه شده است. استقلال قوا در مفهوم کلاسیک خود به معنای جدایی ساختاری، کارکردی و شخصی قوا از یکدیگر است. بر این اساس، هیچ‌یک از قوا نباید در وظایف و اختیارات قوه دیگر دخالت کند. اما در جمهوری اسلامی ایران، این استقلال در پرتو ولایت فقیه معنا می‌یابد.

برخی حقوق دانان معتقدند که استقلال قوا در ایران بیشتر استقلال اجرایی و نهادی است تا استقلال مطلق. به بیان دیگر، هر قوه در محدوده‌ای مشخص از وظایف، اختیارات نسبتاً مستقلی دارد، ولی نهاد رهبری می‌تواند با استفاده از اختیارات خود در تمامی قوا مداخله کند (عمید زنجانی، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

در ایران، قوه مجریه توسط رئیس‌جمهور اداره می‌شود، اما زیر نظر رهبری و با نظارت نهادهایی چون مجلس، دیوان محاسبات و سازمان بازرسی کل کشور عمل می‌کند. قوه مقننه با وجود استقلال در قانون‌گذاری، تحت نظارت شورای نگهبان عمل می‌کند. در مقایسه با مدل کلاسیک منتسکیو که در آن قوا باید کاملاً مستقل از یکدیگر باشند، در جمهوری اسلامی ایران نوعی هم‌پوشانی و تداخل نظارتی مشروع دیده می‌شود. برای نمونه، مجلس حق نظارت بر قوه مجریه را از طریق سؤال، استیضاح و تحقیق و تفحص دارد (اصول ۸۸ و ۸۹ قانون اساسی). در عین حال، رئیس قوه قضائیه نیز موظف به نظارت بر حسن اجرای قوانین در دستگاه‌های دولتی است (اصل ۱۵۶). اگرچه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل تفکیک قوا را به رسمیت می‌شناسد و استقلال نسبی برای هر قوه قائل است، اما این استقلال مطلق نیست و تحت نظارت نهاد رهبری قرار دارد. در واقع، آنچه در ایران اجرا می‌شود، شکل خاصی از تفکیک قواست که با ویژگی‌های نظام اسلامی و ولایت فقیه تطبیق یافته است. این ساختار از تمرکز افراطی قدرت جلوگیری می‌کند، ولی همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای برای رهبری در کلیت نظام باقی می‌گذارد.

در اینجا سؤالی که مطرح است آیا تفکیک قوا در نظام جمهوری اسلامی ایران به نوع تفکیک قوا مطلق و کاملاً جدا از همدیگر است؟ به مانند کشور ایالت متحده آمریکا؛ یا آنکه تفکیک قوا مطروحه تفکیک نسبی قوا را مد نظر قرارداده است؟

با دقت در اصول قانون اساسی پاسخ این سؤالات فوق داده می‌شود، تفکیک مطلق در جایی است که هر کدام از قوا مستقلاً به کارکرد و وظایف خویش بپردازند و هیچ کدام از قوا در دیگری مداخله ندارند و با امعان نظر در معنای تفکیک مطلق و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشاهده می‌شود که هر کدام از قوا تأثیر و نفوذپذیری کلی و برتری بر دیگری دارد؛ مثلاً قوه مقننه کارکرد اصلی آن قانون‌گذاری در امور جامعه است و کارکرد اصلی قوه مجریه مجری قانون و وظایف اجرایی و اداری است. اما دسته‌ای از وظایف تقنینی و شبه تقنینی بر عهده دولت تفویض شده است، مانند تصویب دائمی اساسنامه سازمان‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت که به دولت واگذار شده است یا تصویب مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام که خود اعضای مجمع تهیه و تصویب آن‌ها را بر عهده دارند. همچنین مداخله مجلس در بعضی از امور و وظایف اجرایی بر عهده آن قوه گذارده شده است، مانند گرفتن و دادن وام یا کمک‌های بدون عوض داخلی و خارجی با تصویب

مجلس امکان‌پذیر است^۱ و نفایس ملی اعم از بناها و اموال دولتی تنها با تصویب مجلس قابل انتقال به غیر است^۲ و بالعکس نظارت و نفوذ قوه مقننه بر عملکرد قوه مجریه در سؤال و استیضاح مطرح می‌شود و دایره عملکرد قوه اجرایی با این رویکرد ضیق و خطر استبداد به تنگنا کشانده می‌شود.

پاسخ به سؤال پیشین که آیا تفکیک مورد اشاره در قانون تفکیک نسبی است؟ با دقت نظر به عناصر مورد اشاره در تفکیک نسبی، منظور قوه مؤسس و تحلیلگران حقوقی از تفکیک، تفکیک نسبی باشد و عناصری که برای تفکیک مطلق قوا وجود دارد در این تفکیک مشاهده نمی‌شود. ثانیاً هم‌پوشانی و ابزارهای تأثیرگذاری هر یک از قوا متقابلاً بر یکدیگر و مداخله قوا در امور همدیگر تفکیک مطلق را کم‌رنگ و تفکیک نسبی را اثبات می‌کند.

شکل سلسله‌مراتبی و بافت مخروطی که در نظام جمهوری اسلامی ایران به چشم می‌خورد که در رأس این بافت ولی فقیه قرار دارد که عامل انتظام بخشی و وحدت بخشی قواست (مصباح یزدی، ۱۷۹: ۱۳۹۱). او مؤثرترین و مهم‌ترین عضو جامعه اسلامی سیاسی است که تصمیم‌گیری‌ها و ایجاد سیاست‌های کلی در هر قوه به وی منتهی می‌شود، از این‌رو ریاست کشور در نظام جمهوری اسلامی ایران و ریاست قوه مجریه بر عهده رهبری است که قوای سه‌گانه تحت اختیار او قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد این تفکیکی که در رأس آن ولی فقیه پیش‌بینی شده باشد و قوا زیر نظر او اعمال مسئولیت کنند، تنها در نظام جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است و ناشی و خواستگاه این نظریه به قلمرو و اندیشه سیاسی، فقهی آیت‌الله خمینی^{علیه السلام} برمی‌گردد که حدود ولایت و حاکمیت را از طرف خداوند به معصوم سپس در زمان غیبت به ولی فقیه جامع‌الشرایط با تمامی اختیارات خلیفه‌اللهی می‌داند چنان که در سخنرانی ۲۸ شهریور ۱۳۵۸ در شهر قم بیان می‌دارند «... گویندگان و نویسندگان نترسند از حکومت اسلامی و نترسند از ولایت فقیه، ولایت فقیه آن‌طور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده‌اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند...». اما برخی اظهار داشتند در نظام جمهوری اسلامی ایران که در رأس آن هرم ولی فقیه وجود دارد، مشروعیت او دینی و فقهی است و ارتباطی با نظریه تفکیک قوا ندارد و از سویی تفکیک قوا مطلق و نسبی خواستگاه آن رژیم‌های پارلمانی و ریاستی است که رژیم سیاسی ایران واجد چنین ویژگی نیست. برخی نیز با استناد به اصل ۵۷ قانون اساسی قوای حاکم سه‌گانه را که زیر نظر ولایت مطلقه امر به وظایف خویش می‌پردازند و نقش نظارتی مقام رهبری بر عملکرد این‌ها را توجیه می‌کنند و رهبری را به‌عنوان قوه چهارم تلقی می‌کنند (شیعه علی و زارع، ۱۱۶: ۱۳۹۶).

اشکالی که بر تفکیک قوا در ایران وارد است، این است که قانون اساسی قوای سه‌گانه را قوای حاکم در جمهوری اسلامی می‌داند و از سویی وظایف و عملکردهای آن تعیین و تفکیک شده است و قرارداد فرایند تقنین

۱. اصل ۸۰ قانون اساسی

۲. اصل ۸۳ قانون اساسی

غیر از قوه مقننه به سوی نهادهای که در قانون نامی از آن‌ها به میان نیامده است، مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام که قانون‌گذار اساسی آن را رافع اختلاف بین دو نهاد قراردادده است. اما در برهه‌های تاریخی این نهاد اقدام به قانون‌گذاری و در مقابل قوه مقننه واقع شده است یا نهادهای دیگر نظیر آن و قراردادن قوای چندگانه در طول و عرض این قوای سه‌گانه مفهوم تفکیک قوا را به کلی طرد و تفکیک قوا چندگانه که نظیر و بدیلی ندارد، در جمهوری اسلامی ایران می‌سازد.

کدیور با بررسی نظریه‌های مختلف دولت در فقه شیعه، به نقد نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه می‌پردازد و آن را زمینه‌ساز استبداد دینی می‌داند. وی در تحلیل خود به آراء آیت‌الله منتظری اشاره می‌کند که ابتدا از نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان دفاع می‌کرد، اما در سال‌های بعد به سمت نظریه ولایت انتخابی مقیده و تفکیک قوا حرکت کرد. به اعتقاد او، نظریه ولایت مطلقه فقیه با تفکیک قوا در تعارض است، زیرا تمام قوای سه‌گانه زیر نظر ولی فقیه قرار می‌گیرند و استقلال قوا را زیر سؤال می‌برد. وی از نظریه تفکیک قوا با نظارت فقیهان به عنوان آلترناتیوی دفاع می‌کند که هم به مشروعیت دینی توجه دارد و هم به حقوق مردم.

دیگر اندیشمندان معاصر عبدالکریم سروش است، بر اساس آثار وی می‌توان دریافت که او به دنبال ارائه خوانش دموکراتیک از حکومت دینی است.

سروش معتقد است که فهم دینی امری متحول و تاریخی است و نمی‌توان یک نظریه ثابت مانند ولایت فقیه را به عنوان تنها نظریه مشروع در حکومت دینی تلقی کرد. وی بر ضرورت تفکیک قوا به عنوان شرط لازم برای جلوگیری از استبداد دینی تأکید می‌ورزد.

۶. تفکیک قوا در اندیشه روسو

در اندیشه ژان ژاک روسو به تفکیک قوا پرداخته شده وی در اثر معروف خویش «قرارداد اجتماعی» به این تفکیک می‌پردازد. به نظر وی تفکیک قوا به معنای جدا کردن و تعیین صلاحیت‌ها و وظایف مجزا برای هر یک از قوای مجریه و مقننه و قضایی دولت است. وی با تأکید بر تفکیک قوا به معنای کلاسیک آن و اقتباس تفکیک قوا از منتسکیو به نوعی سلسله‌مراتب بین قوا یا تفکیک عمودی اعتقاد داشت. در بخش‌هایی از آثار وی این دیدگاه به چشم می‌خورد. مثلاً در فصل دوم، از کتاب قرارداد اجتماعی می‌گوید «حاکمیت را به نیرو و اراده، قوه مقننه و قوه مجریه، حق اخذ مالیات، حق اجرای عدالت و اعلان جنگ، اداره امور داخلی و حفظ روابط خارجی، تقسیم کرده‌اند... آن‌ها هیئت حاکمه را موجود وحشتناکی تصور می‌کنند که از قسمت‌های گوناگون تشکیل شده است». یا در جای دیگر می‌گوید «خوب نیست که واضح و مجری قانون یکی باشد و هیئت مردم، توجه خود را از امور کلی سلب کند و به سوی موضوعات اختصاصی معطوف کند» (کیا، ۱۳۵۲: ۳۱). از دیدگاه روسو هیئت حاکمه

همان هیئتی است که صاحب اختیار مطلق است و هیئت مردم همان قوه قانون گذاری است و در این تفسیر از روسو بین مجری قانون و واضع قانون جدای انداخته و حدود قوه مقنن را به موضوعات کلی و قانون گذاری اساسی و عام المنفعه می داند و معطوف شدن قوه مقننه را به امور جزئی امری نامطلوب می داند و از سوی دیگر قلمرو موضوعات اختصاصی به قوه مجریه با سازو کارهایی مانند دادن لوایح یا بخشنامه و آیین نامه مرتبط می شود

۶-۱. تفکیک قوا و تفاوت نظریه منتسکیو و روسو

در اندیشه منتسکیو درباره تفکیک قوا در انگلستان چنین آمده است؛ «در سازمان این کشور، سه قوه وجود دارد که هر یک کار خود را انجام می دهند و از هم تفکیک شده اند. اول، قوه مقننه که به وسیله آن پادشاه یا قانون گذار برای مدت معین یا برای همیشه قوانینی وضع می کند و قوانین موجود را اصلاح یا الغا می نماید؛ دوم، قوه اجرا کننده اموری که مربوط به حقوق بین المللی است و به وسیله آن دولت امنیت خارجی کشور را برقرار می سازد، از تهاجم و حمله اجانب جلوگیری می کند، جنگ و صلح می کند، سفر می فرستد و سفرای سایر کشورها را می پذیرد؛ سوم، قوه مجریه اموری که مربوط به حقوق مدنی است و به وسیله آن در اختلافات بین افراد قضاوت می کند، دعاوی را حل و فصل می نماید و جرائم را کیفر می دهد که آن را قوه قضائیه هم می نامند» (مهدی، ۱۳۴۹: ۱۱۶). از دیدگاه منتسکیو هر حکومتی علی رغم تفاوت در نوع رژیم (جمهوری، پادشاهی، خودسرانه) و ساختار سیاسی دارای سه کارکرده عمده است:

- قوه مقننه (قانون گذاری)؛
- قوه مجریه (اجرای قانون)؛
- قوه قضائیه (حل و فصل دعاوی).

نوع ترکیب تفکیک قوای روسو با تفکیک قوا منتسکیو در تفاوت است، روسو بیشتر حاکمیت مردم را مد نظر قرار می دهد و قانون گذاری و قدرت حاکمیت را از طریق مردم می داند و تفکیک افقی که منتسکیو و جان لاک مطرح کرده بودند در عرض همدیگر می دانند را قبول ندارد؛ روسو تفکیک قوا را به صورت عمودی و در طول همدیگر می داند و قدرت ثالث را هیئت مردم می داند. اعمال قوه مقننه را تنها از طریق آرای مردم می داند و قوه مجریه را اعمال قوه مقننه می داند. به عبارت دیگر در اندیشه روسو، بین قوه مقننه و مجریه مشارکت بین آنها وجود دارد تا انفکاک و استقلالیت. به نظر می رسد اندیشه روسو در رژیم پارلمانی انگلستان ظاهر می شود و اندیشه منتسکیو در رژیم ریاستی امریکا جامعه عمل می پوشاند.

از دیدگاه روسو قوه قضائیه، نه به اعمال و نفوذناپذیری آن بر قوه مجریه معتقد است و نه بر نفوذ آن بر قوه مقننه از دیدگاه او منزلت اجتماعی قضات مانند سایر کارگزاران حاکمیتی است. روسو با اینکه می دانست قوه

مجریه از سوی هیئت مردم و قوه مقننه کنترل و نظارت می‌شود، با این حال قوه مجریه به دلیل توسعه اختیاری که داشت و شائبه استبداد، خطر و تهدید بزرگی برای حاکمیت تلقی می‌شد، روسو بر این نظر سماجت داشت که قدرت اجرایی از حالت تمرکز بین نهادهای مختلف توزیع و تقسیم شود. وی در فصل چهارم از قرارداد اجتماعی چنین بیان می‌دارد: «حال که دولت به جز یک شخص اخلاقی نیست که زندگی‌اش به اتحاد اعضایش بستگی دارد و حال که مهم‌ترین مراقبت او متوجه بقای خویش است، باید نیروی پی گیر و آگاه داشته باشد تا هر یک از قسمت‌ها را به بهترین نحوی که مناسب کل است، حرکت دهد و از آن استفاده نماید»

۲-۶. مقایسه تطبیقی تفکیک قوا در ایران و اندیشه روسو

جمهوری اسلامی نظامی است که پایه‌های حکومت بر اساس مبانی اسلام شکل گرفته است. به همین دلیل در ابتدا اشاره‌ای به مفهوم تفکیک قوا در اسلام می‌شود. در نخستین جامعه اسلامی در مدینه، پیامبر اسلام شخصاً ریاست هر سه قوه را بر عهده داشت و هیچ مشکلی هم از این جهت پدید نیامد. پس اصل تفکیک قوا با توجه به مبانی غربی خود در نظام حکومتی اسلام معنایی ندارد، زیرا امام و پیامبر عاری از هرگونه خطا و اشتباه هستند، در عصر غیبت نیز وجود شرط عدالت و فقاها و تقوا در شخص حاکم مانع از این امر می‌شود. قدرت امام معصوم علیه السلام که مصون از خطا و اشتباه است، فساد آور نیست تا نیاز به تعدیل داشته باشد. در عصر غیبت نیز وجود شرط عدالت و فقاها و تقوا در شخص حاکم مانع از این امر می‌شود، لذا در اسلام تقسیم وظایف در بین قوا را به مثابه ابزاری جهت تسهیل امور حکومت و تخصصی نمودن آن پذیرفته است. درواقع نظریه تفکیک قوا بر اساس اصل اولی در نظام سیاسی اسلام قابل پذیرش نیست، اما از باب اضطرار و امر ثانویه جهت تقسیم کار، تجزیه قدرت و تقسیم قوا می‌توان پذیرفت استقلال قوا در عین تمرکز آن پذیرفته شده است (ابوالفضل، ۱۳۹۹: ۲۵۹).

در ایران، ساختار تفکیک قوا در مقایسه با اندیشه‌های فلسفی روسو متفاوت است، نظام سیاسی ایران مبتنی بر اصل ولایت فقیه است که در رأس این هرم مقام رهبری اقتدار سیاسی و دینی خویش را بر قوای سه‌گانه (قوه مقننه و مجریه و قضائیه) اعمال می‌کند و به نوعی نظارت و تنظیم کننده قوای سه‌گانه را بر عهده دارد. در جمهوری اسلامی سخن از تقسیم و استقلال قوا و یا روابط قوا به میان می‌آید، به دلیل جلوگیری از تمرکز نامشروع و فساد برانگیز قدرت نیست، چراکه ممکن است انسانی که شایستگی‌های لازم و توانمندی‌های منطبق بر معیارهای اسلامی را داراست، در رأس تمامی قوا و نهادهای قدرتمند جامعه اسلامی قرار بگیرد و هیچ‌گونه مفسده‌ای هم به دنبال نداشته باشد. کما اینکه، بر اساس اعتقادات شیعه، ائمه اطهار در حکومت اسلامی، حاکمان مطلق و بدون قیدی بوده‌اند که تنها بر اساس تکلیف الهی به اداره اجتماع می‌پرداخته‌اند. از نظر مبانی اسلام تفکیک قوا ضرورت ندارد و چنین نیست که تأمین مصالح اجتماعی بر آن توقف داشته باشد، اگر در شرایط خاصی، یک نفر هر سه

کار قانون‌گذاری قضاوت و اجرای قوانین را به بهتر از هر کس دیگر می‌تواند انجام دهد و از نظر عقل هیچ مانعی وجود ندارد که هم‌زمان متصدی هر سه کار باشد. کما اینکه در فلسفه تفکیک قوا در نظام‌های سیاسی دنیا فرار از فساد و تمرکز قدرت است. در حالی که هدف از تقسیم وظایف قوا در نظام سیاسی اسلام بیشتر جنبه کارآمدی دارد که از رهگذر توزیع و تقسیم قدرت صورت می‌پذیرد. اینک روشن می‌گردد که مقایسه میان دو نظام تفکیک قوا منهای در نظر گرفتن مبانی این نظام‌ها تا چه میزان مشکل‌ساز و منحرف‌کننده است، اما تبیین فلسفه تفکیک قوا در نظام غربی با تبیین فلسفه تمرکز قوا در نظام اسلامی و مقایسه این دو امری مهم و نیاز به تتبع دارد که تحقیق در این امر راهگشای خوبی برای پژوهشگران است؛ زیرا واکاوی فلسفه تفکیک قوا در تحقیقات امری ضروری است (ابوالفضلی، ۲۶۰: ۱۳۹۹).

۶-۲-۱. اندیشه روسو

اندیشه‌های روسو درباره روش‌های سازماندهی، تقسیم و کنترل قدرت دولتی نه تنها هسته اصلی مفهوم دولت قانونمند اوست، بلکه بخشی ضروری از فلسفه سیاسی روسو محسوب می‌شود. به گفته روسو، قدرت برتر متحد است و قابل تقسیم نیست. با این حال، برای اینکه قدرت برتر به‌طور مؤثر و منسجم اجرا شود، باید از طریق سه جزء ضروری آن توزیع گردد. این سه قوه عبارت‌اند از قوه مقننه و مجریه و قضائیه. از این رو، روش‌های سازماندهی و تقسیم قدرت دولتی عبارت‌اند از: الف. قدرت تقنینی؛ ب. قدرت اجرایی.

الف. قدرت تقنینی

قوه مقننه به گفته روسو، قوه مقننه بخش اساسی قدرت برتر است. در واقع، قوه مقننه توانایی تدوین، تصویب و صدور قوانین و مقررات بر اساس قراردادهای اجتماعی است که منعکس‌کننده اراده عمومی همه شهروندان است. سؤال این است که چه کسی قانون‌گذاران در یک ملت خواهند بود؟ چه کسی قوانین و مقررات مشترک مربوط به همه را تدوین و ایجاد خواهد کرد؟

اولاً، به گفته روسو، نه توده‌ها و نه افراد، توانایی قانون‌گذار بودن با قابلیت تدوین، تصویب و صدور قوانین را ندارند. توده‌ها همیشه آرزوهایی دارند، اما نمی‌توانند این آرزوها را همیشه محقق کنند. برعکس، حتی اگر افراد در اصل این مزایا را درک کنند، تمایل دارند آن‌ها را انکار کنند. روسو فکر می‌کرد که در تمام روابط، قانون‌گذاران در یک ملت افراد برجسته‌ای هستند؛ ثانیاً، در زمینه‌های قانون‌گذاری و قوانین، افکار انتزاعی زیادی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را به زبان معمولی برای مردم عادی توضیح داد؛ به‌ویژه مسائلی وجود دارد که بیش‌ازحد عمومی هستند و از «سطح دانش مردم عادی که فقط به مسائل مربوط به منافع فوری خود علاقه‌مند هستند فراتر رفته و درک منافعی که قوانین صحیح با لغو حقوق شخصی آن‌ها به ارمان می‌آورند، برایشان دشوار است (Rousseau،

102: 2004). بنابراین، زبان قانون‌گذاران، به گفته روسو، زبان معمولی نیست که توسط مردم عادی قابل درک باشد (Fetscher, 1989: 146).

قانون‌گذاران دارای موقعیتی «برتر» و ویژه هستند و نوعی قدرت را در اختیار دارند که با قدرت معمولی متفاوت است. روسو با پاسخ به این سؤال که «قانون‌گذار در ملت کیست؟» نتیجه گرفت: «قانون‌گذاران، از همه جهات افراد برجسته‌ای در ملت هستند؛ نه تنها به دلیل استعداد ذاتی‌شان، بلکه به دلیل نحوه استفاده از استعدادشان.» (Rousseau, 2004: 101).

وظیفه و ابزار قانون‌گذاران: قانون‌گذاران باید وظایفی را انجام دهند که فراتر از توانایی یک انسان عادی است. درعین حال، قانون‌گذاران قدرت لازم برای انجام آن کارکردها^۱ را ندارند، زیرا قدرت قانون‌گذاری فقط به مردم تعلق دارد. تنها وسیله‌ای که قانون‌گذاران می‌توانند از آن استفاده کنند، متقاعدسازی است (Fetscher, 1989: 146-151).

بدنه مقننه: بدنه مقننه ارگان عالی قدرت دولتی است که مأموریت خود را از طریق قوانین انجام می‌دهد و اختیارات خود را اعمال می‌کند. روسو نوشته است: «ارگان عالی قدرت دولتی هیچ قدرتی جز قدرت تقنینی ندارد، بنابراین تنها از طریق قوانین عمل می‌کند. قوانین رفتار مناسب اراده عمومی هستند؛ بنابراین قدرت برتر تنها زمانی می‌تواند تأثیرگذار باشد که شهروندان گرد هم آیند.» (Rousseau, 2004: 170). او گفت که باید جلسات عادی و فوق‌العاده برگزار شود. بهترین انتخاب، جلساتی است که شامل همه مردم باشد تا اراده و خواسته‌های مشترک هر ملتی را مشخص کند. روسو همچنین روش دیگری را مطرح کرد که عبارت است از «اجازه دادن به دولت برای ایجاد ستاد در یک شهر پس از شهر دیگر و به ترتیب گرد هم آوردن شهروندان برای مطالعه در اطراف آن شهر» (Rousseau, 2004: 173). با این حال، ما فکر می‌کنیم که این انتخاب ایدئال و روش‌های مشابه درواقعیت غیرعملی هستند و برای بدنه مقننه مشکل ایجاد می‌کنند. با این وجود، این فکر روسو اساس ایده دموکراسی مستقیم را پایه‌گذاری کرد.

به گفته روسو، وظیفه بدنه مقننه تصویب قانون اساسی و یک سیستم حقوقی و مقررات برای ملت است. بدنه مقننه ایجاد یک دولت برای اجرای عملکرد اجرایی را پیشنهاد خواهد کرد. او فکر می‌کرد که چون قدرت تقنینی فقط به مردم تعلق دارد، خود مردم حق حل مشکلات مربوط به شکل دولت را دارند. درعین حال، بدنه مقننه وظیفه دارد روش‌هایی برای انتخاب قضات و مقامات دادگاه برای سازمان‌های قضایی پیشنهاد کند. بنابراین، روسو قدرت تقنینی را در بالاترین موقعیت قرارداد که دیگر انواع قدرت را کنترل می‌کند، زیرا قدرت تقنینی مستقیم‌ترین بیان

اراده مردم «قدرت برتر» است. حاکمیت مردم از طریق قدرت تقنینی مردم بیان می‌شود. روسو در گفت‌وگوی خود با منتسکیو بیان کرد که آزادی سیاسی تنها در کشوری ظهور می‌کند که مردم دارای قدرت تقنینی مستقیم باشند. او گفت که آزادی به‌گونه‌ای بیان می‌شود که شهروندان توسط قوانین محافظت می‌شوند و می‌توانند به‌تنهایی قوانین را تصویب و صادر کنند. او نوشت: «تمام قوانینی که مستقیماً توسط مردم تأیید نشوند، بی‌ارزش هستند و نمی‌توان آن‌ها را قانون نامید» (Rousseau, 2004: 179). درگیر شدن در سیاست نه تنها حق شهروندان است، بلکه تعهد شهروندان نیز هست. مرجع تقنینی مسئولیت دارد اراده عمومی مردم را منعکس کند.

ب. قدرت اجرایی

روسو قدرت اجرایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «نام واقعی قدرت اجرایی مطابق قانون، دولت یا نهاد حاکمیت عالی است. شخص یا سازمانی که این وظیفه حکومتی به آن محول شده، رئیس دولت یا قاضی عالی نامیده می‌شود» (Rousseau, 2004, 123).

روسو به وضوح بین قوای مقننه و مجریه تمایز قائل شد. در حالی که قدرت قانون‌گذاری متعلق و فقط متعلق به مردم است، قدرت اجرایی نمی‌تواند مانند قدرت قانون‌گذاری یا قدرت عالی متعلق به عوام باشد: «قدرت اجرایی فقط به موارد خاص مربوط می‌شود، متعلق به اقتدار قانون اساسی یا بالاترین نهاد قدرت دولتی نیست و تمام اقدامات آن باید قوانین باشد» (Rousseau, 2004: 122).

روسو دولت را به‌عنوان نهاد اجرایی تعریف و تحلیل کرد. او معتقد بود که «دولت یک مکانیسم واسطه بین شهروندان و بالاترین نهاد قدرت دولتی است تا دو طرف با هم در ارتباط باشند، قوانین را اجرا کنند و آزادی‌های مدنی و سیاسی را حفظ نمایند. اعضای این ساختار، قضات عالی یا پادشاهان نامیده می‌شوند که به معنای حاکمان هستند. این کل نهاد واسطه، دولت نامیده می‌شود» (Rousseau, 2004: 115). بنابراین، دولت نقش واسطه ایفا می‌کند؛ به‌عنوان رسانه‌ای بین بالاترین نهاد قدرت دولتی و شهروندان عمل می‌کند، می‌توان آن را ابزار قدرت قانون‌گذاری و قدرت عالی مردم تعریف کرد. روسو مثلث رابطه بین سه سطح، بین بالاترین نهاد قدرت دولتی، دولت و مردم را تحلیل کرد و بیان داشت که این رابطه به‌طور تصادفی ایجاد نشده است، بلکه نتیجه ضروری ماهیت بدنه سیاسی است. هر بخش از آن مثلث عملکرد خاص خود را دارد. عملکرد بالاترین نهاد قدرت دولتی، یعنی نهاد قانون‌گذاری وضع کردن^۱ و تصویب قوانین^۲ است. عملکرد دولت، اجرای قانون و حکومت مستقیم است. عملکرد مردم یا شهروندان، پیروی از قانون است. این عملکردها به وضوح تعریف شده‌اند. تعریف نامشخص یا اجرای نادرست عملکردها، استبداد یا هرج‌ومرج را به دنبال دارد.

1. Legislate

2. enact

روسو امکان بروز تعارض بین بخش‌های این مثلث رابطه را پیش‌بینی و هشدار داد. قوی‌ترین اراده دولت باید اراده عمومی باشد و باید قانون باشد که اساس قدرت عمومی دولت است. اما اگر دولت به صورت مستبدانه با اراده خود که قوی‌تر از اراده بالاترین نهاد قدرت دولتی است عمل کند و از نیرویی که کنترل می‌کند استفاده نماید، تهدید بزرگی به وجود خواهد آمد. در آن لحظه در یک ملت «دو نهاد عالی قدرت دولتی وجود خواهد داشت، یکی در قانون و یکی در واقعیت» (Rousseau, 2004: 127). نتیجه این خواهد بود که «اتحاد اجتماعی فروخواهد پاشید و بدنه سیاسی خواهد مرد» (Ibid).

در صورت بروز تعارض بین قوای مجریه و مقننه، راه‌حل روسو این است که «همیشه آماده باشید دولت را فدای مردم کنید، نه مردم را فدای دولت» (Rousseau, 2004: 128). نهاد اجرایی بر اساس قانون تأسیس شده است، نه قرارداد. دولتی که توسط نهاد قانون‌گذاری تأسیس شده، وظیفه دارد از قوانین پیروی کند و آن‌ها را اجرا نماید. افرادی که قدرت اجرایی به آن‌ها محول شده، مالک مردم نیستند، بلکه خدمتکارند. مردم و بالاترین نهاد قدرت دولتی می‌توانند آن‌ها را ارتقا یا برکنار کنند. نهاد قانون‌گذاری یا بالاترین نهاد قدرت دولتی می‌تواند در هر زمان قانون انتخابات دولت را صادر یا ویرایش کند و همچنین سیستم اجرایی را تغییر دهد (Fetscher, 1989: 146-151). با این حال، روسو هشدار داد که هر بار شکل دولت تغییر کند، خطری وجود خواهد داشت و فقط زمانی باید تغییر کند که دیگر نتواند با منافع عمومی هماهنگ باشد. او بر آزادی نسبی دولت به‌عنوان نهاد اجرایی در مقایسه با نهاد قانون‌گذاری تأکید کرد. «اگرچه دولت برای یک هدف خاص تأسیس شده، اما همچنان استقلال خاصی دارد که به روش تأسیس آن بستگی دارد.» (Rousseau, 2004: 128).

اصول ساخت و طبقه‌بندی انواع دولت: یکی از اساسی‌ترین اصول در ایجاد ساختار دولت که توسط روسو پیشنهاد شده است این است: «هر چه تعداد مقامات بیشتر باشد، دولت ضعیف‌تر است». در تفسیر این اصل، او سه نوع اراده مختلف را تحلیل کرد:

اولین مورد، اراده شخصی اوست که به دنبال منافع خودش است. دومین مورد، اراده تمام مقامات است که به موفقیت دولت مربوط می‌شود: این می‌تواند به‌عنوان اراده جمعی دولت و همچنین اراده خصوصی یک بخش (دولت) در کل ملت در نظر گرفته شود. سومین مورد، اراده ملت یا اراده برتر است که اراده عمومی یک ملت به‌عنوان یک کل و دولت به‌عنوان یک بخش است (Rousseau, 2004: 129-130). با این حال، به گفته روسو، در ترتیب اولویت‌بندی این سه نوع اراده، تفاوتی بین نظم طبیعی و خواست نظم اجتماعی وجود دارد. بر اساس نظم طبیعی، «هر مقام دولتی اول از همه خودش است، سپس یک مقام و در نهایت یک شهروند.» (Rousseau, 2004: 130). به عبارت دیگر، بر اساس نظم طبیعی، هر مقام معمولاً اول اراده شخصی، سپس اراده دولت و در آخر اراده عمومی را در اولویت قرار می‌دهد. در مورد نظم اجتماعی برعکس این صادق است. در بهترین رژیم

قانون‌گذاری، اراده شخصی باید صفر باشد؛ اراده جمعی دولت باید شدیداً به اراده عمومی برتر به‌عنوان معیار برای تمام انواع دیگر اراده وابسته باشد. بنابراین، اگر دولت توسط یک نفر کنترل شود، اراده شخصی و اراده دولت کاملاً یکسان و با شدت بسیار بالا هستند، بنابراین به گفته روسو فعال‌ترین دولت، دولتی است که توسط یک نفر اداره می‌شود. روسو ضرورت تشکیل یک دولت فشرده را تأیید کرد، بیشتر در مورد یک کشور بزرگ تا تعداد مقامات عالی با تعداد جمعیت نسبت معکوس داشته باشد. «نسبت بین مقامات و دولت باید با نسبت بین شهروندان و بالاترین نهاد قدرت دولتی نسبت معکوس داشته باشد، بنابراین هر چه ملت بزرگ‌تر باشد، دولت سخت‌گیرتر و فشرده‌تر است، یا هر چه مردم بیشتر باشند، حاکمان کمتر هستند» (Ibid).

در اندیشه روسو مفهوم قرارداد اجتماعی و اراده عمومی مردم اصل و اساس و استخوان‌بندی آن حکومت را تشکیل می‌دهند، از دیدگاه او دموکراسی مستقیم تأثیر بسزایی در فرایند شکل‌گیری حکومت دارد که شهروندان فعالانه در فرآیندهای تصمیم‌گیری شرکت می‌کنند این رویکرد می‌تواند به جامعه‌ای دموکراتیک‌تر و فراگیرتر کمک کند که حقوق و آزادی شهروندان تضمین و از قدرت سوءاستفاده‌های کمتری می‌شود. در این اندیشه او قوا از هم تفکیک و نظارت سلسله‌مراتبی از پایین به بالا رقم می‌خورد و آزادی شهروندان به مثابه حق و تکلیف نسبت به حاکمیت مطرح می‌شود، اما چالشی که تفکیک قوای ایران را تهدید و تحدید می‌کند در تضمین پاسخگویی و عدم شفافیت حکومت و دولت است.

۳-۶. نظریات اندیشمندان درباره تفکیک قوا

نظریات اندیشمندان و پیروان مکاتب غربی به نحوی از انحاء انعکاسی از تفکیک قوا را در قوانین اساسی خود به منصفه ظهور رسانند، اندیشمندانی که صراحتاً سخنی از این تفکیک به میان نیاورده‌اند. اما ایمانا و به صورت کنایه‌ای از تمرکز فساد انگیز قوا سخن به میان آورده‌اند، گاه به صورت گفتمان و گاه به صورت قدرت اراده مردمی و گاه با نام محدودسازی قدرت با نام دیگر که تجلی همه موارد مرزبندی قدرت و خودکامه زدایی قدرت است.

۱-۳-۶. تفکیک قوا از منظر جان لاک

جان لاک، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، از نخستین اندیشمندانی است که نظریه تفکیک قوا را با تأکید بر تقدم قوه قانون‌گذاری مطرح کرد. از دیدگاه او، قوه مقننه باید بالاترین قدرت در دولت باشد، زیرا تجلی اراده عمومی و منبع مشروعیت حکومت است. به اعتقاد لاک، اگر قوای قانون‌گذاری و اجرایی در یک فرد یا نهاد واحد متمرکز شوند، زمینه برای بروز استبداد فراهم می‌شود (Locke, 1689: 163). وی سه قوه را تفکیک می‌کند: قوه مقننه و قوه اجرایی (اجرای قوانین) و قوه فدراتیو (مربوط به روابط خارجی و جنگ و صلح). درحالی‌که قوه قضائیه به‌صورت مجزا در نظریه لاک دیده نمی‌شود، اما به‌طور ضمنی در ترکیب قوه اجرایی در نظر گرفته شده است. در

مقابل، ژان ژاک روسو، فیلسوف فرانسوی قرن هجدهم، نظریه‌اش را بر مبنای «قرارداد اجتماعی» استوار کرده و با تأکید بر اراده عمومی، حاکمیت را از آن مردم می‌داند. روسو قائل به تفکیک صریح قوا به سبک منتسکیو یا لاک نیست، اما میان قانون‌گذاری (تجلی اراده عمومی) و حکومت (اجرای قوانین) تمایز قائل می‌شود. از نظر او، مردم نمی‌توانند حاکمیت را واگذار کنند، بلکه تنها اجرای آن را به حکومت می‌سپارند. در نتیجه، تمرکز قدرت در ساختار حکومت قابل‌پذیرش است مادامی که با اراده عمومی هماهنگ باشد.^۱ در مقایسه، لاک بر ضرورت استقلال قوای قانون‌گذاری و اجرایی به‌منظور کنترل قدرت و تضمین آزادی فردی تأکید می‌کند، در حالی که روسو نگرانی اصلی‌اش حفظ اراده عمومی و جلوگیری از بیگانگی حکومت از مردم است.

حکومت (اجرای قوانین) تمایز قائل می‌شود. از نظر او مردم نمی‌توانند حاکمیت را واگذار کنند، بلکه تنها اجرای آن را به حکومت می‌سپارند. در نتیجه، تمرکز قدرت در ساختار حکومت قابل‌پذیرش است مادامی که با اراده عمومی هماهنگ باشد.^۲ در مقایسه، لاک بر ضرورت استقلال قوای قانون‌گذاری و اجرایی به‌منظور کنترل قدرت و تضمین آزادی فردی تأکید می‌کند، در حالی که روسو نگرانی اصلی‌اش حفظ اراده عمومی و جلوگیری از بیگانگی حکومت از مردم است.

۶-۳-۲. تفکیک قوا دایسی

آلبرت وین دایسی،^۳ حقوق‌دان برجسته بریتانیایی، در اثر کلاسیک خود،^۴ تحلیل مهمی از مبانی قانون اساسی انگلستان ارائه می‌دهد. یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه دایسی، پیوند میان قانون‌گرایی،^۵ تفکیک قوا و حکومت محدود^۶ به مثابه ضامن حقوق فردی است.

دایسی سه اصل اصلی قانون‌گرایی را مطرح می‌کند:

۱. برتری قانون: هیچ فردی، از جمله مقامات حکومتی، فراتر از قانون نیست و همگی تابع آن هستند؛
۲. برابری در برابر قانون: همه افراد جامعه، اعم از حاکم و شهروند، در برابر قانون یکسان‌اند و در دادگاه‌های عادی محاکمه می‌شوند؛

۳. تضمین حقوق از طریق حقوق عمومی: حقوق فردی نه از طریق اعلامیه‌ها یا منشورها، بلکه از طریق رویه‌های حقوق عمومی و سنت قضایی کشور تضمین می‌شوند (Dicey, 1915: 183-194).

1. The Social Contract 1762, Book III.

2. The Social Contract 1762, Book III.

3. A.V. Dicey

4. Introduction to the Study of the Law of the Constitution.

5. Rule of Law.

6. Limited Government.

دایسی در این چارچوب، تفکیک قوا را نه فقط یک اصل نظری، بلکه سازوکاری واقعی برای مهار قدرت می‌داند. او معتقد است که استقلال نسبی قوا، به‌ویژه قوه قضاییه، تضمین می‌کند که هیچ نهاد یا فردی نتواند قانون را به دلخواه خود تفسیر یا نقض کند. به باور او، این تفکیک ساختاری میان قوا از تبدیل دولت به ابزار استبداد جلوگیری کرده و تضمین‌کننده آزادی‌های فردی است (Dicey, 1915: 193).

دایسی بر این نکته تأکید دارد که قانون‌گرایی تنها در بستر حکومت محدود معنا پیدا می‌کند. در چنین حکومتی، اختیارات دولت از پیش توسط قانون تعریف و محدود شده است و دولت اجازه ندارد خارج از این حدود عمل کند. این محدودیت نه تنها از طریق قانون‌نویسی، بلکه از طریق اجرای بی‌طرفانه و شفاف قانون توسط دادگاه‌ها تحقق می‌یابد. بنابراین استقلال نهادهای قانونی، ازجمله قوه قضاییه، نقش محوری در اجرای واقعی قانون‌گرایی دارد. به نظر دایسی، نبود تفکیک قوا یا تضعیف اصل قانون‌گرایی به معنای گسترش اختیارات خودسرانه دولت و نقض حقوق فردی است. بنابراین، حکومت محدود با تأکید بر قانون‌گرایی و تفکیک قوا، چارچوبی نهادی برای حفظ آزادی‌های فردی فراهم می‌آورد. او در این زمینه انگلستان را نمونه‌ای می‌داند که در آن، بدون داشتن قانون اساسی مدون، اصول فوق از طریق سنت حقوقی، رویه‌های قضایی و عرف پارلمانی نهادینه شده‌اند (Dicey, 1915: 188-194).

دایسی نشان می‌دهد که ساختار قانون‌مند قدرت، همراه با استقلال نهادهای حکومتی، ضامن حقوق و آزادی‌های فردی است. او قانون‌گرایی و تفکیک قوا را نه صرفاً آرمان‌هایی نظری، بلکه عناصر بنیادین برای تحقق حکومت محدود و آزادی مدنی در یک جامعه می‌داند.

۳-۳-۶. مارتین شاپیرو و تحلیل کل‌کردی تفکیک قوا در روسو

مارتین شاپیرو در کتاب خود «سیاست و قانون» (۱۹۸۷) نظریه تفکیک قوا در اندیشه روسو را در چارچوب رابطه میان قانون، مردم و نهادهای قدرت تحلیل می‌کند. از دیدگاه او، روسو نظریه‌پرداز است که مشروعیت نهادهای حکومتی را نه از طریق جدایی ساختاری، بلکه از طریق تبلور اراده جمعی مردم تعریف می‌کند. شاپیرو می‌نویسد: «در تفکر روسو، قوه مقننه نماینده حقیقی مردم است و هیچ‌گاه نباید از قوه مجریه جدا شود، مگر آن‌که ابزار فساد گردد» (Shapiro, 1987: 77). برخلاف تفسیر لیبرال منتسکیو از تفکیک قوا که هدف آن جلوگیری از تمرکز قدرت از طریق استقلال نهادی بود، شاپیرو تأکید می‌کند که روسو بر یکپارچگی حاکمیت مبتنی بر اخلاق و مسئولیت عمومی تأکید دارد. این امر به معنای آن است که وظایف نهادها در عین تفکیک، باید تابع اخلاق عمومی و اراده مشترک مردم باشند. شاپیرو همچنین نقش قوه قضائیه را در تفکر روسو حاشیه‌ای می‌داند و آن را تابع کارکردهای اجرایی و تقنینی می‌خواند، نه نهادی مستقل با قدرت مهارکننده. از نظر شاپیرو، اگرچه روسو قائل

به تفکیک کارکردی میان قواست، اما این تفکیک باید همواره در چارچوب یک وحدت هدفمند قرار گیرد که محور آن آزادی و مشارکت عمومی است. او در صفحه ۹۲ اثر خود تصریح می‌کند: «روسو به جای ترس از تمرکز قدرت، از دور شدن نهادها از اراده عمومی بیم دارد. به همین دلیل، هر نهاد تا جایی مشروع است که تجلی خواست جمعی باشد» (Shapiro, 1987: 92).

نکته قابل توجه در تحلیل شاپیرو، نگرش اخلاق‌گرایانه به تفکیک قواست. او نشان می‌دهد که در اندیشه روسو، کارکرد هر قوه در نسبت با مردم تعریف می‌شود، نه در تضاد با قوه دیگر. به عبارت دیگر، روسو به دنبال هم‌افزایی میان نهادها برای تحقق عدالت و آزادی است، نه تقابل میان آن‌ها.

۴-۳-۶. رالز نظریه آزادی و ارتباط آن با نظریه روسو

جان راولز در اثر تأثیرگذار خود نظریه‌ای در باب عدالت (۱۹۹۹) تأکید می‌کند که نهادهای سیاسی تنها زمانی مشروع‌اند که بر پایه مشارکت برابر همه شهروندان در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تضمین برابری منصفانه فرصت‌ها بنا شده باشند. به اعتقاد او، عدالت نه تنها به معنای توزیع منصفانه منابع، بلکه به معنای شکل‌گیری نهادهایی است که از آزادی‌های اساسی افراد محافظت کرده و اجازه ندهند که قدرت سیاسی در اختیار گروه یا نهادی خاص متمرکز شود (Rawls, 1999: 243). از این منظر، راولز تفکیک شفاف و واقعی قوا را پیش شرط تحقق عدالت و مشروعیت نهادهای سیاسی می‌داند. چراکه اگر قوا از یکدیگر مستقل نباشند، امکان نظارت و پاسخ‌گویی و مشارکت واقعی مردم در نظام سیاسی از بین می‌رود. در نظریه راولز، استقلال نهادها تضمین می‌کند که شهروندان به عنوان «افراد آزاد و برابر» بتوانند در تعیین قواعدی که بر زندگی‌شان حاکم است، مشارکت کنند و از فرصت‌هایی برابر برای ایفای نقش در سیاست برخوردار باشند.

ارتباط با نظریه روسو: راولز در این نظریه به‌طور ضمنی با اندیشه ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی هم‌نظر است. روسو معتقد بود که اراده عمومی باید بنیان همه قوانین باشد و حکومت صرفاً مجری آن اراده باشد، نه قانون‌گذار. این جدایی میان «قانون‌گذاری به مثابه اراده عمومی» و «اجرای قانون توسط حکومت» شکلی از تفکیک قواست که از تمرکز قدرت جلوگیری می‌کند. راولز، برخلاف روسو که بیشتر بر اراده عمومی و آزادی سیاسی تأکید دارد، از منظر عدالت اجتماعی و حقوق فردی، تفکیک قوا را تحلیل می‌کند؛ اما هر دو متفکر در این نقطه مشترک‌اند که تمرکز قدرت، آزادی را تهدید می‌کند و برای تحقق مشارکت برابر، باید قوا از یکدیگر مستقل باشند.

۵-۳-۶. نورث والیس و وینگاست

نورث، والیس و وینگاست (۲۰۰۹) در کتاب مهم خود^۱ نظریه‌ای بنیادین درباره تحول نظم‌های سیاسی و اقتصادی ارائه می‌دهند. آن‌ها سه نوع نظم اجتماعی را شناسایی می‌کنند: نظم طبیعی یا نظم محدود دسترسی^۲، نظم باز دسترسی^۳ و نظم‌های پیشانظم طبیعی. تمرکز اصلی آن‌ها بر نظم محدود دسترسی است که در آن، کنترل بر منابع اقتصادی، سیاسی و نظامی در دست نهادها و ائتلاف‌های نخبگان قرار دارد و دسترسی به این منابع برای عموم جامعه محدود می‌شود.

در نظم محدود دسترسی، نخبگان اقتصادی و سیاسی با یکدیگر به گونه‌ای همکاری می‌کنند که خشونت مهار شود و منافعتشان حفظ گردد. در چنین نظامی، دولت نه ابزار خدمت به عموم، بلکه ابزاری برای تثبیت توافق نخبگان و جلوگیری از فروپاشی خشونت‌آمیز است. یکی از ابزارهای کلیدی برای رسیدن به این ثبات، تفکیک و استقلال نسبی قوای حکومتی (مقننه، مجریه و قضاییه) است. این تفکیک، به‌ویژه در سطوح بالا، تضمین می‌کند که هیچ‌یک از نهادها یا گروه‌های نخبگان به‌تنهایی نتوانند سایرین را حذف یا سرکوب کنند. این استقلال نسبی موجب توازن درون نخبگان و ثبات سیاسی می‌شود، زیرا نخبگان می‌دانند که سهم آن‌ها از قدرت و منافع اقتصادی تضمین شده است (North, Wallis & Weingast, 2009: 35).

نورث و همکارانش تأکید می‌کنند که در نظم محدود دسترسی، ایجاد نهادهایی که از قاعده‌های رفتاری پیروی می‌کنند (نظیر قوه قضاییه‌ای نسبتاً مستقل، قوه مقننه‌ای با قدرت کنترل دولت و یک قوه مجریه متعهد به قانون)، برای حفظ تعادل میان نخبگان ضروری است. این نهادها نه به خاطر ایدئال‌های دموکراتیک، بلکه به خاطر ضرورت مدیریت خشونت و تضمین بقا و ثبات نظم نخبگان پدید می‌آیند (North, Wallis & Weingast, 2009: 34-36).

تقویت استقلال قوا در نظم محدود نه نشانه‌ای از گذار به دموکراسی، بلکه سازوکاری برای باثبات کردن مناسبات میان گروه‌های نخبگان است. این استقلال باعث می‌شود که هیچ گروهی نتواند یک‌جانبه قوانین بازی را تغییر دهد. بنابراین، این شکل از تفکیک قوا با کاهش انگیزه برای توسل به خشونت و کودتاهای داخلی، به ثبات سیاسی بلندمدت کمک می‌کند. اینکه نورث، والیس و وینگاست با تحلیل تاریخی کشورهای مختلف، نشان می‌دهند که گذار از نظم محدود دسترسی به نظم باز، فرآیندی بلندمدت و پیچیده است که مستلزم نهادینه شدن حقوق برابر، رقابت سیاسی گسترده و بی‌طرفی نهادهای حکومتی است. اما حتی در مراحل ابتدایی نظم

۱. با عنوان: Violence and Social Orders

2. Limited Access order

3. Open Access Order

محدود، استقلال نسبی قوا می‌تواند نشانه‌ای از بلوغ سیاسی در مدیریت نخبگان و تقویت ثبات سیاسی باشد (North, Wallis & Weingast, 2009: 35).

۶-۳-۶. یوگن هابرماس و تفکیک قوا در اندیشه روسو

یوگن هابرماس، فیلسوف برجسته آلمانی در اثر مهم خود «بین واقعیت‌ها و هنجارها» (۱۹۹۶)، با نگاهی نظریه‌پردازانه به ساختارهای سیاسی، نقش گفت‌وگو و کنش ارتباطی را در مشروعیت قدرت سیاسی بررسی می‌کند. او نظریه تفکیک قوا در نزد روسو را با رهیافتی متمایز از نگاه کلاسیک منتسکیو تحلیل می‌کند. از نظر هابرماس، روسو به جای تأکید صرف بر استقلال نهادها، بر «ارتباط زنده میان مردم و قدرت» تمرکز دارد؛ یعنی مشروعیت قانون از فرآیند ارتباطی حاصل می‌شود نه فقط از تقسیم ساختاری قوا (Habermas, 1996: 140). هابرماس تأکید می‌کند که نزد روسو، قانون زمانی مشروع است که در بستر گفت‌وگوی آزاد میان شهروندان و با مشارکت جمعی شکل گیرد. این نگرش، تفکیک قوا را به عنوان ابزاری در خدمت تحقق گفت‌وگوی دموکراتیک معرفی می‌کند. برخلاف منتسکیو که از تفکیک نهادی قوا دفاع می‌کرد، روسو به وحدت حاکمیت در بستر اراده عمومی می‌اندیشید و همین امر، ساختار عمودی و درونی نهادها را در اولویت قرار می‌داد. هابرماس این پیوستگی را «نظریه کنش ارتباطی در سیاست» می‌نامد که در آن قدرت سیاسی تابع قواعد ارتباطی میان کنشگران است. او می‌نویسد: «روسو با معرفی اراده عمومی، قانون‌گذاری را از خواست‌های فردی و گروهی فراتر برد و به سطحی از عقلانیت ارتباطی ارتقا داد که تنها از طریق مشارکت آزاد قابل تحقق است» (Habermas, 1996: 140). در نتیجه، از دیدگاه هابرماس، تفکیک قوا در اندیشه روسو تنها زمانی معنا دارد که با مکانیسم‌های نهادی مشارکت عمومی و پاسخ‌گویی همراه باشد. این تفسیر از روسو، رویکردی بکر و قابل تأمل برای نظام‌های معاصر به‌ویژه در دموکراسی‌های نوپا به شمار می‌آید. هابرماس با تأکید بر نهادهای گفت‌وگومحور و مشارکت‌پذیر، الگویی ارائه می‌دهد که از دل اندیشه روسو قابلیت بازآفرینی دارد. این مدل، همگامی تفکیک قوا با مشارکت فعال شهروندان را ضروری می‌داند و به همین دلیل، نسبت به مدل صرفاً نهادی منتسکیو عمیق‌تر و پویاتر ارزیابی می‌شود.

نتیجه‌گیری

نظریه تفکیک قوا، یکی از مباحث بنیادین در اندیشه سیاسی غرب است که با هدف جلوگیری از تمرکز قدرت و شکل‌گیری استبداد توسط متفکرانی همچون منتسکیو و روسو مطرح شد. این نظریه مبتنی بر ضرورت توازن و کنترل متقابل میان قوای حاکمیتی، شامل قوه مقننه و مجریه و قضائیه است که در آن مردم نقش محوری در شکل‌دهی و نظارت بر این قوا دارند. در اندیشه روسو، قرارداد اجتماعی به مثابه بنیان مشروعیت سیاسی، مردم را

منبع اصلی قدرت دانسته و حکومت را واسطه‌ای میان شهروندان و اراده عمومی می‌داند که اجرای قانون و حفظ آزادی‌های سیاسی و مدنی را تضمین می‌کند.

در اندیشه روسو، اراده عمومی و قرارداد اجتماعی، مبنای مشروعیت و تفکیک وظایف نهادهای حاکمیتی هستند. این تفکیک با هدف تضمین آزادی‌های فردی و جلوگیری از خودکامگی طراحی شده است. در مقابل، ساختار تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران اگرچه به ظاهر بر استقلال سه قوه تأکید دارد، اما با جایگاه محوری ولایت فقیه و اعمال نظارت عالیّه توسط رهبر، از نوعی هم‌پوشانی نهادی و تمرکز اقتدار برخوردار است که با الگوی روسویی تفاوت اساسی دارد. این پژوهش نشان می‌دهد که برخلاف تصورات رایج، در جمهوری اسلامی، تفکیک قوا نه با هدف تحدید قدرت، بلکه با هدف هماهنگی اسلامی و هدایت شرعی قدرت اعمال می‌شود.

در اندیشه روسو، تفکیک قوا به منظور جلوگیری از تمرکز بیش‌ازحد قدرت و حفظ آزادی فردی حائز اهمیت است و اعضای جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شرکت داشته باشند. در مقابل، در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، قدرت‌های مختلف اجرایی، تقنینی و قضایی تحت نظر رهبری بر مسئولیت‌های خویش می‌پردازند این سیستم بر اصل ولایت فقیه مبتنی است که جامعه ایرانی را بر اساس اصول اسلامی و توجه به نظر مرجعیت‌های دینی رهبری می‌کند.

نظام جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر مبانی اسلامی، به‌ویژه نظریه ولایت فقیه، برداشتی متفاوت از تفکیک قوا ارائه می‌دهد. در این نظام، مشروعیت حاکمیت از منبع الهی سرچشمه می‌گیرد و شرط عدالت و تقوا به عنوان معیار مشروعیت رهبری معرفی می‌شود. از این منظر، ولایت فقیه نه در تقابل با تفکیک قوا، بلکه در جایگاه ناظر عالی بر قوای سه‌گانه تعریف می‌شود. چنین جایگاهی، با هدف تضمین سلامت عملکرد قوا و جلوگیری از انحراف آن‌ها از مسیر شریعت و مصالح عمومی طراحی شده است. بنابراین، در جمهوری اسلامی، تفکیک قوا ابزاری برای تنظیم و هماهنگی امور حکومت تلقی می‌شود، نه برای تحدید قدرت به معنای متعارف غربی آن. با وجود آنکه نظام اسلامی تلاش کرده است با تکیه بر درون‌مایه‌های اخلاقی مانند عدالت و تقوا از تمرکز قدرت و فساد جلوگیری کند، اما در عمل، نبود نهادهای واسطه قوی و نقش کم‌رنگ احزاب و گروه‌های مدنی، نظارت واقعی مردم بر قوا را با چالش‌هایی مواجه کرده است. به‌ویژه در عصر غیبت که معصوم حضور ندارد، تکیه صرف بر صفات فردی همچون عدالت، بدون پشتوانه ساختاری و نهادی، نمی‌تواند به‌تنهایی مانع سوءاستفاده از قدرت گردد.

با توجه به ظرفیت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی، نظارت مردم به‌صورت مستقیم از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و به‌صورت غیرمستقیم از طریق مجلس خبرگان رهبری پیش‌بینی شده است. با این حال، برای تحقق تفکیک قوای مؤثر و هم‌راستا با مشارکت مردم، تقویت نهادهای مدنی، گسترش احزاب سیاسی و

افزایش شفافیت نهادی ضروری به نظر می‌رسد. در این صورت، می‌توان الگوی ترکیبی‌ای از حاکمیت دینی و مردم‌سالارانه را ترسیم کرد که ضمن حفظ اصول اسلامی، ظرفیت‌های نظارتی و توازنی بیشتری را فراهم سازد. می‌توان گفت که الگوی تفکیک قوا در جمهوری اسلامی، یک مدل منحصر به فرد و ترکیبی از آموزه‌های دینی و کارکردهای ساختاری نوین است که با بهره‌گیری از عناصر مدرن همچون نقش مردم، احزاب و نهادهای نظارتی، می‌تواند در مسیر تحقق حکمرانی مطلوب اسلامی، بازطراحی و تقویت شود.

پیشنهادی که می‌توان برای مطلوب واقع شدن تفکیک ارائه داد، تشکیل احزاب سیاسی و نقش فعال آن‌ها در به قدرت رسیدن در قوای سه‌گانه است، همچون نظام انگلستان. به نظر می‌رسد تعامل حاکمیت دینی و قوای سه‌گانه در ایران تفکیک ویژه‌ای است که در هیچ جای دنیا نظری و بی‌دلیلی برای آن متصور نیست، البته در اندیشه‌های روسو به وسیله قرارداد اجتماعی به هیئت حاکمه موجودیت می‌بخشد که محرک این هیئت بر خواسته از قانون‌گذاری است و نقش حکومت را واسطه بین رعایا و هیئت حاکمه می‌داند که این دورا بر همدیگر مرتبط می‌سازد که تضمین کننده اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی و مدنی شهروندان است.

منابع

نهج البلاغه

ابوالفضل، علی (۱۳۹۹). نظریه تفکیک قوا از منظر فقه سیاسی اسلام و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: رساله علمی سطح ۴.

ارسطو، محمدجواد (۱۳۹۱). نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب. ارسطو، (۱۳۹۳). سیاست. ترجمه: حمید عنایت، چاپ هفتم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

آراسته، حسین جوان (۱۳۹۵). «تفکیک قوا در نظام سیاسی اسلام و جمهوری اسلامی ایران، فقه و مبانی حقوق اسلامی»، دوره ۴۹، شماره ۱.

بوشهری، جعفر (۱۳۹۰). حقوق اساسی اصول و قواعد، جلد اول، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار. پروین خیرالله، اصلانی، فیروز (۱۳۹۱). اصول و مبانی حقوق اساسی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. داربکلائی، اسماعیل (۱۳۸۸). نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب. روسو، ژان ژاک (۱۳۵۲). قرارداد اجتماعی اصول حقوق سیاسی، ترجمه: منوچهرکیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات گنجینه. روسو، ژان ژاک (۱۳۷۹). قرارداد اجتماعی، ترجمه: مرتضی کلانتریان، چاپ اول، تهران: آگاه. زرگری نژاد غلامحسین (۱۳۹۰). رسائل مشروطیت، چاپ دوم، جلد اول، تهران، مؤسسه تحقیقات و علوم انسانی. شاهی، محمد شریف (۱۳۹۹). بر بن مشروطیت، چاپ یکم، تهران: نگاه معاصر. شیعه علی، علی، زارع، وحید (۱۳۹۶). «بررسی نظریه تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران با نگاهی به رابطه ولایت فقیه با تفکیک قوا»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال ۶، شماره ۱۸. طباطبایی، سید محمد (۱۳۹۶). «نظریه تفکیک قوا و سازماندهی قدرت سیاسی نزد دولت»، فصلنامه دولت‌پژوهی، زمستان، سال ۳، شماره ۱۲.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۰). نظریه حکومت اسلامی، قم: دفتر نشر اسلامی. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۰). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران: نشر دانشگاه تهران. قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل (۱۳۹۵). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ چهاردهم، تهران: نشر میزان. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸). با اصلاحات ۱۳۶۸، (اصول ۵۷، ۸۸، ۸۹، ۱۵۶، ۱۵۷). مراد خانی، فردین (۱۳۹۴). «پیدایش مفهوم تفکیک قوا در انقلاب مشروطیت ایران»، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۹، شماره ۹.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). نظریه سیاسی اسلام، جلد ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). منتسکیو، شارل دنو (۱۳۸۰ و ۱۳۴۹). روح القوانين، ترجمه: علی اکبر مهتدی، جلد ۱-۲، تهران: انتشارات علمی. هابرماس، یورگن (۱۳۸۲). بحران مشروعیت، ترجمه: احمد تدین تهران: نشر مرکز.

References

- Abolfazli, A. (2020). Theory of separation of powers from the perspective of Islamic political jurisprudence and the constitutional law of the Islamic Republic of Iran (Scientific Level 4 dissertation). Qom: [Institution]. (In Persian).
- Amid Zanjani, A. A. (2001). Constitutional law of the Islamic Republic of Iran (Vol. 2). Tehran: University of Tehran Press. (In Persian).
- Arasta, M. J. (2012). A look at the analytical foundations of the Islamic Republic of Iran (3rd ed.). Qom: Boostan-e Ketab. (In Persian).
- Arasteh, H. (2016). Separation of powers in the Islamic political system and the Islamic Republic of Iran. *Fiqh and Foundations of Islamic Law*, 49(1), Spring–Summer. (In Persian)
- Aristotle. (2014). *Politics* (H. Enayat, Trans.; 7th ed.). Tehran: Joint Stock Company of Pocket Books affiliated with Amir Kabir Publishing Institute.
- Bushehri, J. (2011). Constitutional law: Principles and rules (Vol. 1, 2nd ed.). Tehran: Sherkat Sahami Enteshar. (In Persian)
- Constitution of the Islamic Republic of Iran. (1979/1989). Articles 57, 88, 89, 156, 157. (In Persian).
- Darbakhilai, E. (2009). A perspective on the political philosophy of Islam (2nd ed.). Qom: Boostan-e Ketab. (In Persian).
- Dicey, A. V. (1915). *Introduction to the Study of the Law of the Constitution* (8th ed.). London: Macmillan. P. 193.
- Fetscher, Iring (1989), *Rousseauspolitische Philosophie*. Frankfurt.
- Ghazi Shari'atpanahi, S. A. (2016). Constitutional law and political institutions (14th ed.). Tehran: Mizan Publishing. (In Persian).
- Habermas, J. (1996). *Between Facts and Norms*. MIT Press.
- Habermas, J. (2003). *Crisis of legitimacy* (A. Tadayyon, Trans.). Tehran: Markaz Publishing. (In Persian).
- Locke, John. *Two Treatises of Government*. 1689. Edited by Peter Laslett, Cambridge University Press, 1988.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2012). *Islamic political theory* (Vol. 2). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. (In Persian).
- Montesquieu. (2001 & 1970). *The spirit of the laws* (A. A. Mohtadi, Trans.; Vols. 1–2). Tehran: Elmi Publishing. (In Persian).
- Moradkhani, F. (2015). The emergence of the concept of separation of powers in the Iranian Constitutional Revolution. *Judiciary Law Journal*, 79(9), Winter. (In Persian).
- Nahj al-Balagha. (2009). M. Dashti, Trans.). Qom: Vali Asr Publishing.
- North, D. C., Wallis, J. J., & Weingast, B. R. (2009). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press.
- Parvin Khairallah, F., & Aslani, F. (2012). *Principles and foundations of constitutional law* (2nd ed.). Tehran: University of Tehran Press.
- Rawls, J. (1999). *A Theory of Justice* (Revised Edition). Harvard University Press. P. 243.

- Rousseau, J. -J. (1973). The social contract: Principles of political rights (M. Kia, Trans.; 2nd ed.). Tehran: Ganjineh Publishing. (In Persian).
- Rousseau, J. -J. (2000). The social contract (M. Kalantarian, Trans.; 1st ed.). Tehran: Agah. (In Persian).
- Rousseau, Jean-Jacques : The Social Contract. 1762. Translated by Maurice Cranston, Penguin Books, 1968.
- Rousseau, Jean-Jacques(2004):TheSocial Contract. Translated by Hoang Thanh Dam. Hanoi
- Shahi, M. S. (2020). On the basis of constitutionalism (1st ed.). Tehran: Contemporary View. (In Persian).
- Shapiro, M, (1987), Politics of the Law, Yale University Press.
- Shia Ali, A., & Zare, V. (2017). Study of the theory of separation of powers in the Islamic Republic of Iran with reference to the relationship of the Supreme Leader with separation of powers. Public Law Research Quarterly, 6(18), Autumn–Winter. (In Persian).
- Tabatabai, M. H. (1991). Theory of Islamic government. Qom: Islamic Publishing Office. (In Persian)
- Tabatabai, S. M. (2017). Theory of separation of powers and organization of political power in the government. Government Research Quarterly, 3(12), Winter. (In Persian).
- Zargari Nejad, G. H. (2011). Constitutional treatises (Vol. 1, 2nd ed.). Tehran: Institute for Humanities and Research. (In Persian).